

جلسه 69

.... بعد ایشان می‌رفتند تهران برای یک مباحثاتی با چیزها و این‌ها، بعد اطراف تهران مثلاً می‌رفتند. گفتند من رفتم اطراف کجا دیدم توی این بیابان آن قسمت پر از پنبه‌های کثیف فلان است که معلوم می‌شود این کار خلاف می‌آیند می‌کنند و می‌گویند این پنبه‌های منویّه، همین جور همه‌جا پخش است که آخر جامعه‌ای که به این انحطاط رسیده شما می‌توانید کاری بکنید؟ مایوس بودند از این‌که بشود کاری کرد، ایشان می‌گفت آقا این قدر منحنط شدند، این بیابان پر از این؛ یعنی پس کبرویاً ما این، قبول داشته ایشان همان‌طور که از چیزهایش هم استفاده می‌شود. هنر امام رضوان‌الله علیه حالا یکی‌اش همین بود که ایشان اعمق از این آقایان، آقای حائری رضوان‌الله علیه هم در کمال آن چیزی که داشت و تقوایی که داشت و فضیلتی که داشت و عمق فکری که داشت و این‌ها، او هم می‌گفتند که نه یک مجلس کذا تشکیل بشود دولت را مهار کنند؟

س: شیخ عبدالکریم؟

ج: نه آقای حاج ...

س: پسرشان.

ج: آره.

این‌ها هم نظرشان این بود که دولت را مهار کنند یک مجلسی تشکیل بشود فلان و این‌ها. یعنی کأنّ توی ذهن‌شان این بود که آن را نمی‌شود انداخت کنار، آن باید باشد مثلاً این جور. حالا یا یک چیزهای دیگری هم شاید، توی کتابش هم توی خاطراتش هم نوشتند نظر شخصی من این بود حالا و الله. حالا امام رضوان‌الله علیه می‌گوید هم می‌شود به خدمت شما اول یک، من شنیدم که بعد از فوت آیت‌الله بروجردی رضوان‌الله علیه یک مجلسی تشکیل می‌شود از فضیلتی رده‌ی بعد از آقای بروجردی، یعنی طبقه‌ی اول بعد از آقای بروجردی این‌ها یک جلسه‌ای تشکیل می‌دهند که آقای گلپایگانی بودند، امام بوده، آقای شریعتمداری بوده، آقای نجفی مرعشی بوده، آقای حائری بوده، آقای داماد بوده، آقای اراکی نه، آقای اراکی نمی‌آمدند توی آن، این بزرگان حوزه که، بعد آن‌جا حالا یک مطلب این بوده که آقای حائری ظاهراً آن‌جا پیشنهاد می‌کنند که آقا بیاییم یک

صندوق واحد درست کنیم همه‌ی وجوهات تو آن ریخته بشود، مقلد هرکه می‌خواهند باشند ولی وجوهات همه بریزند توی یک صندوق طبق یک اساسنامه‌ای این خرج بشود و مثلاً این‌ها. آن‌جا امام مخالفت می‌کند و می‌گوید اگر بنا باشد این کار را شما تصمیم بگیرید من بر علیه این منبر خواهم رفت، این صلاح نیست. خب اگر این‌جوری هم کرده بودند امام چکار می‌کرد، دستش بسته می‌شد دیگر. درست؟ چون یک نظام؟؟؟ این‌جا می‌آید یک نظام‌هایی هم دارد خب. دو: این‌که امام فرموده بودند همان قدرتی که آقای بروجردی داشت که در یک نفر متمرکز شده بود همان قدرت الان وجود دارد منتها آن موقع در یک نفر متمثل بود الان در شما آقایان هست. اگر وحدت کلمه داشته باشید همان قدرت وجود دارد. یعنی امر و نهی بکنید از مردم بخواهید، آقای بروجردی می‌خواست مردم عمل می‌کردند، الان اگر شما اتحاد داشته باشید الان هم همین جور است. این هم مطلب دیگری بوده که امام رضوان‌الله علیه آن‌جا فرموده بود. (گرفتن استخاره) مورد کار بد نیست ولی مورد تهمت ناروا شاید واقع بشود «قَالَ يَا هَارُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا» (طه/92) حضرت موسی اشکال کرد به هارون ...

س: پس بگوییم که چی هست ...

ج: کار ظاهر، کار که واقع‌اش بد نیست ولی مورد اعتراض و ...

س: ...

ج: نه دیگر، به نظر می‌آید ...

س: ...

ج: نه آن قبل از این بود؟؟؟ یعنی نمی‌دانست که ...

س:؟؟؟ آن طرفی که اصیل است نمی‌شود ما به این؟؟؟ نمی‌شود ما بگوییم همیشه لما مال مالک مجیز است، چون یک وقت اصلاً فضولی نیست ...

ج: بحسب الموارد مالک مجیز اگر مال ثمن است نماء می‌شود مال آن، اگر مالک مجیز طرف مثنی است

می‌شود؟؟؟

س: نه توی همان موردی که یک طرف ...

ج: نه آن نمی‌شود، خب این بله، اشکال هم برای همین بوده که می‌کردند.

س: پس این عبارت این تیکه‌اش مشکل دارد که کلاً نمی‌شود بگویی لما مال مالک مجیز است ...

ج: نه چرا، بحسب الموارد ...

س: خب همان حسب المواردش ...

ج: مال مالک مجیز است، هر موردی بحسب آن مورد است ...

س: اگر یک طرف باشد یک طرف ...

ج: مالک مجیز در هر موردی، بین مالک مجیز ثمن کی هست، بین مالک مجیز مثن کی هست، درست؟

این مال مالک مجیز است در هم این طرف هم آن طرف ...

س: آن طرف فضولی‌اش فقط ...

ج: بله، اگر هر دو طرف فضولی است مال مالک مجیز در هر دو، اگر یک طرف بود ??? مال آن.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا

ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله

تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در صنف ثانی بود از روایاتی که استدلال می‌شود به آنها برای اثبات این که دولت مالک است و

تصرفات او هم نافذ است. خب روایت این بود «إِنِّي أَخَالِطُ السُّلْطَانَ فَتَكُونُ عِنْدِي الْجَارِيَةُ فَيَأْخُذُونَهَا أَوِ الدَّابَّةُ

الْفَارِهَةُ فَيَبْعَتُونَهَا فَيَأْخُذُونَهَا ثُمَّ يَقَعُ لَهُمْ عِنْدِي الْمَالُ فَلِي أَنْ أَخْذُهُ قَالَ: خُذْ مِثْلَ ذَلِكَ وَ لَا تَزِدْ عَلَيْهِ».

استدلال این بود که این جا اطلاق دارد این می‌گوید از آنها مالی به دست من می‌رسد آن مال حالا ممکن

است مال عنوان‌شان باشد یعنی چون سلطان است، چون نمی‌دانم عامل است، یا ممکن است مال شخصی

باشد. علی‌ای حال امام فرمود اشکالی ندارد بگیر، منتها اضافه نکیر. پس معلوم می‌شود آنها مالک هستند و

الا مال دیگری را که نمی‌شود گرفت. پس معلوم می‌شود این‌ها مالک هستند و همچنین معلوم می‌شود تصرفات‌شان نافذ است.

اشکال: دو اشکال به این استدلال فرموده شده، اشکال اول این است که این‌جا یک قرینه‌ی واضح‌ای وجود دارد و آن این است که در مقام تقاص انسان باید از مال کسی تقاص کند که از او طلبکار است، از همانی که از او طلبکار است تقاص کند؛ اما انسان از زید طلبکار است برود از مال بکر تقاص کند این لا عقلاً و لا عقلاً و لا شرعاً توی ارتکاز همه این است که این تقاص نشد، این دزدی از مال دیگران است، غصب مال دیگران است. پس این یک قرینه‌ی ارتکازیه‌ی واضح است ...

س: ??? 9:40 این شخص بدهکار باشد به آن‌که ما ??? این شخص سوم بدهکار باشد به آن فرد ...

ج: بله مال این است پس، آن هم مال این است در ذمه‌ی او هست، آن‌جا هم پس شد مال این.

پس بنابراین این مسلم است که از مال دیگری نمی‌شود تقاص کرد، بدهکاری شخص را به انسان. خب این مطلب مسلم است، چون این مطلب مسلم است امام علیه السلام در این‌جا چی فرمودند؟ این‌جا دیگر قید نفرمودند، چون این قید را به وضوحش واگذار کردند، این‌که امام علیه السلام فرمود که «خُذْ مِثْلَ ذَلِكَ» یعنی «خذ مثل ذلک» اگر مالک است، همانی است که بدهکار به تو هست. این دیگر این گفتن ندارد که دیگر، روشن است، امام فقط می‌خواهد بگوید اضافه نگیر، اما آن جهتی که باید مال خودش باشد این جهت مفروض است مفروض است، این به آن قرینه‌ی عامه روشن است. پس بنابراین امام علیه السلام می‌خواهند این را بگویند که بله اشکال ندارد شما از کسی که به تو ظلم کرده، مال تو را چپاول کرده، برده و بدهکار به تو شده عیب ندارد از او تقاص کنی، این عیب ندارد از او تقاص کنی ولی اضافه نگیر. اما حالا این مال کی هست این در مقام بیان این نیست که بفرماید مال کی هست، هرکه مالک است از آن می‌تواند بگیرد، این را امام می‌خواهد بفرماید.

س: ... 11:20

ج: نه، کجا فرض، این که استدلال این جا این نبود این جا، تقریب سوم هستیم. ببخشید این روایات دیگر این جور نبود که آن در ذهنش این بوده که آن ها مالک هستند.

خب پس اشکال اول این است، حالا این اشکال را به این شکل بیان کردند «لیس من التعسف» از بیان یک امر بلا رویه و بدون فکر «تعسف» یعنی امر بلا رویه، بدون فکر، بدون دلیل، همین جور، گتره و گزاف گفتن. این از گتره و گزاف گفتن نیست که این جور سخن گفته بشود که «إنّ العبارة المذكورة لیست ظاهرة فی غیر مال السلطان الشخصی و اتباعه» عبارتی که ذکر شده در این روایت ظاهر نیست در غیر مال سلطان الشخصی و اتباعه، غیر مال سلطان، غیر مال شخصی و غیر مال شخصی اتباع سلطان، هیچ ظهوری ندارد که مقصود مال شخصی شان نیست بلکه مال دولتی است، مال عنوان شان است تا بخواهد به او استدلال بکنید، نه ظهوری در این جهت ندارد، اگر ظهور داشت که این آقا می خواهد تقاص کند از مال دولت بما آنه دولت، از سلطان بما آنه سلطان، از عمال بما آنه عمال خب بله، اما ظهوری در این ندارد که این مال شخصی اش نبوده. نه، شاید بخواهد بگوید از آن ها مالی به دست من می رسد یعنی مال شخصی شان، به چه قرینه؟ به همین قرینه که می دانیم مال غیر شخصی آن ها که ربطی به آن ها ندارد که ما بخواهیم از او تقاص بکنیم. «و من جهة أخرى فإنّ وضوح النکته المذكورة» آشکاری آن نکته ای که ذکر شد، کدام نکته؟ «أی عدم جواز المقاصة من مال الغير» این که جایز نیست از مال دیگری انسان تقاص کند. این «قرینه علی أنّ موضوع المقاصة المال العائد علی المتقاص منه» این قرینه ی واضحه، این مطلب واضح قرینه است بر این که موضوع مقاصه مالی است که بازگشت می کند به مقتص منه، مالی که مربوط به آن است، تحت ملکیت او هست نه مال دیگران. خب «و مع الفراغ عن هذه النکته» با فراغ از این نکته و مفروض گرفتن این نکته حالا امام علیه السلام چی می فرمایند؟ می فرمایند که «و مع الفراغ عن هذه النکته» که باید از مال کسی که بدهکار است از او باید تقاص بشود «جوز الامام علیه السلام التقاص بالمقدار المأخوذ المذكور» همان مقداری که ذکر شده که مذکور در روایت است، اسب فارهه را گرفته به همان مقدار، کنیزش را گرفته به همان مقدار پول همان را بگیرد ...

ج: نه از مال دیگران نمی‌تواند، این است، همه توی ذهن‌شان این است که از مال دیگران نمی‌شود مال این برداشت، انما الکلام از مال خودش چی؟ تقاص می‌شود کرد یا تقاص نمی‌شود کرد؟ این دوتا مطلب است. آن قرینه چی بود؟ این بود که از مال دیگران حتماً نمی‌شود تقاص کرد، این توی ذهن همه هست بچه‌ها هم می‌گویند نمی‌شود، این آقا بدهکار است برویم مال آن آقا را برداریم؟ تقاصاً؟ این نمی‌شود. اما حالا آیا تقاص از مال خودش برداشتن چطور است؟ این را شارع به ما ولایت داده؟ اجازه داده؟ یا نه می‌گوید نمی‌دهیم، باید خودش بدهد؟ پس بنابراین آن که آن قرینه چی بود؟ این قرینه این بود، حالا امام بعد از این که می‌خواهد بگوید این که معلوم است که از مال دیگران نمی‌شود، از مال دیگران نباید باشد این که مفروض است، حالا که از مال دیگران بر نمی‌داری و از مال خودش می‌خواهی برداری به اندازه‌ی همانی که از تو برداشته بردار، اما حالا کی مالک است کی مالک نیست؟ توی این روایت درصدد بیان آن نیست. می‌فرمایند که «و مع الفراغ عن هذه النکتة» یعنی با مفروض گرفتن و مفروض گرفتن این نکته تجویز فرموده است امام علیه السلام تقاص را به مقداری که اخذ گردیده شده و ذکر گردیده شده در روایت «فحسب»، فقط همین مقدار را می‌توانی برداری. «و أما أن هذا المال خاصّ بأموال السلطان الشخصية و اتباعه» اما این که آیا این مالی که حالا به دست تو رسیده اختصاص دارد به اموال سلطان، به اموال شخصی سلطان و اتباع آن، یا نه شامل می‌شود اموال دیگری را که مال شخصی‌شان نیست «فهو بحث لیس الحدیث ناظرأً الیه» این حدیث ناظر به این نیست، این حدیث ناظر به این است که مال خودشان باید باشد برداری، حالا مالکش این‌ها مال این‌ها می‌شود؟ نمی‌شود؟ کار به این ندارد، آن دیگر صغروی است. «لیس الحدیث ناظرأً الیه و لا اطلاق فیه من هذه الجهة» مثل این که مثلاً شما شک می‌کنی فرض کنید مثلاً احياء فلان جور احياء کردن، مثلاً انسان خودش نرود مباشرت کند وکالت بدهد، احياء کنند یک زمینی را، یا اقتطاف کنند بروند چوب یا مثلاً هیزم یا نمی‌دانم خار این‌ها را از بیابان بکنند، خودش مباشرت نکند وکالت بدهد این مال شخص می‌شود یا نمی‌شود؟ حالا این دیگر آقا، امام می‌فرماید اگر مال خودش است، حالا کار ندارد که این جا می‌شود یا نه، به این روایت نمی‌توانیم استدلال کنیم، بله اگر کسی رفت به وکالت کرد آن هم می‌شود، اما درصدد این که نیست،

درصدد این است که هرچی مال او هست، حالا مال او آیا دولت مال او می شود یا نمی شود؟ آن امر آخر، پس این حدیث این مطلب را اثبات نمی کند.

می فرماید: «و لا اطلاق فيه من هذه الجهة» چون ناظر به آن نیست اطلاق از این جهت ندارد. «بل یمكن» جواب دوم: جواب دوم این است که اصلاً ما در روایت یک قرینه ای داریم که این چیزی که از آقا برداشتند به عنوان دولت نبوده، به عنوان شخص بوده. وقتی به عنوان شخص شد دیگر معنا ندارد که امام بفرماید مال دولت را به عنوان شخص است. مثلاً اگر سلطان زد کاسه ی یک کسی را شکست می تواند از بودجه ی دولتی بیاید غرامت بدهد؟ این خودش این کار را کرده شکسته، آن جا روشن است دیگر. این جا در روایت چیه؟ آن جاریه را که می آیند می گیرند برای دولت می گیرند؟ این ها همه می خواهند مثلاً از او استفاده... خوب جاریه برای یک نفر است دیگر پس شخص است. پس این قرینه ی این که می گوید آقا آمدند حالا اسب را ممکن است بیاورند توی لشکر بخواهند بگذارند ولی جاریه را چی؟

س: ... 19

ج: نه جاریه را برای همان کارهای خاص دیگه.

س: ...

ج: آن وقت ها این جور نبود، منشی و نمی دانم فلان باشد، حالا جای مردها را هم گرفتند ...

س:

ج: نه نه ببینید نه، به عنوان، نه یعنی برای عنوان سلطنت یک شخصیت حقوقی، شخصیت حقوقی کنیز می خواهد چکار کند؟ زن می خواهد چکار کند؟ این معلوم است برای شخص است نه برای شخصیت اعتباری و حقوقی اش. نگفته استخدام کرده، این معلوم است که فرستادند معلوم است برای همان عیاشی شان است.

می فرمایند که: «بل یمكن القول إنه مع الائتفاقت الی أن مورد السؤال هو أخذ الجارية لا من اجل الدولة» این برای دولت نمی خواهد جاریه بگیرد «بل من اجل مطامع شخصیة للغاصبین» این ها یک طمع های شخصی

دارند این کسانی که غصب کردند «فقی هذه الصورة لا وجه للتقاص من اموال الدولة و بيت المال» این که روشن است دیگر این، دیگر نمی تواند بگوید اطلاق دارد که حضرت بخواهد بفرماید بله عیب ندارد چه مال دولت باشد چه... می توانی برداری. خب این مورد روشن است دیگر.

س: ... 20:35

ج: دابه نه گفتم دابه ممکن است که بخواهند برای مثلاً لشکرشان فلان.

«و هذه النکتة» چون امام دیگر یک جواب داده دیگر، این قرینه می شود «و هذه النکتة نفسها قرینه علی أنّ المراد من الاموال التي وصلت الى المغصوب منه كانت اموالاً شخصية للغاصبين» خود این قرینه، چون آنها برای شخص خودشان آمدند جاریه را بردند پس این قرینه می شود که امام هم که می گوید بردار از این مال هایی که به دستت رسیده یعنی مال هایی که مال خود این هاست، نه مال هایی که مال دولت است، آن که خلاف مرتکز ذهن است که مال دیگری را ولو آن دیگری دولت باشد هرکی می خواهد باشد چه شخصیت حقیقی باشد چه اعتباری باشد نمی توان از او بدهکاری کس دیگر را برداشت و تقاص کرد. این به خدمت شما عرض شود که دو اشکالی که بر استدلال به این صنف ثانی وارد می شود.

س: جاریه؟؟؟ 21:40 دوتا استفاده دارد یکی اش وکیل و این هاست دیگری اش به قول حاج آقا خدمت به یک مجموعه ای است، دابه یک احتمال دیگر ندارد ...

ج: حس ششم آدم می گوید این جا برای آنها نبوده، برای همان کار آنها بوده.

«الصنف الثالث» ...

س:؟؟؟ می شود از لام لهم اختصاص را استفاده کرد، بگوید لام برای اختصاص است لهم هم یعنی مالی که مختص خود آن؟؟؟ قرینه باشد بر این که مال دولت ...

ج: بله؟ لهم یعنی للسلطان و العمال ...

س: نه اختصاص خود آن شخص ...

ج: چرا، لام دیگر، لام که می‌گوید مالکیت، ضمیر به هرکی برمی‌گردد مال او هست، این دلیل نمی‌شود. گر گفتیم این مال ل دولت است «فان لله خمس و للرسول» مثلاً، این جا «لرسول» خب بله بعضی‌ها می‌گویند یعنی عنوان رسول، رسول را هم کنایه می‌گیرند یعنی حاکم اسلامی. الائمه علیهم السلام هم، «و اولی الامر منکم» که این «اولی الامر منکم» اگر آن را آن جوری معنا نکنیم «اولی الامر» هم یعنی ائمه علیهم السلام. مرحوم آقای تبریزی در درس فلان امر را شامل فقهاء هم می‌دانست با این که حاکم می‌شوند، توی درس ارشاد الطالب، توی ارشاد الطالب‌شان هم هست، ولی ظاهراً بعداً عدول کردند از این که تفسیر شده اولوا الامر در این به واسطه‌ی روایات به ائمه علیهم السلام ...

س:

ج: نه نه، «اولوا الامر» صادق است.

خب می‌فرمایند که «الصنف الثالث: روایات إمضاء اخذ سلاطين الجور للزكاة. إن بعض الروایات تناولت» یعنی اشتملت «امضاء اخذ حکام الجور للزكاة» خب حکام جور جابی می‌فرستادند توی مزارع و این‌ها و زکات می‌گرفتند. در این روایت، از این روایت استفاده می‌شود که بله این زکاتی که آن‌ها می‌گیرند درست است، یعنی آن مالی را که به عنوان زکات می‌گیرند همان می‌شود مال زکوی و دیگر اموال آن‌ها هم از زکات خالص می‌شود و زکات تعیین در همانی پیدا می‌کند که آن‌ها گرفتند و تصرفات، پس معلوم می‌شود این‌ها شارع این‌ها را مالک می‌داند، این‌ها را تصرفات‌شان را نافذ می‌داند و امثال ذلک.

خب می‌فرمایند: «ففي صحیحة ابی عبیده ورد ما یلی» این عبارتی که می‌گوییم واقع شد در صحیحة ابی عبیده «قيل له» یعنی للامام علیه السلام «فَمَا تَرَى فِي مُصَدَّقٍ يَجِيئُنَا» در صدقه‌گیرنده و جابی که می‌آید پیش ما «فَيَأْخُذُ مِنَّا صَدَقَاتٍ أَعْنَامًا» صدقات احشام ما را می‌گیرد «فَنَقُولُ بَعْنَاهَا فَيَبِيعُنَاهَا» ما هم وقتی که خب مثلاً چندتا گوسفند می‌گیرد، چندتا شتر می‌گیرد، فرض کن گاو می‌گیرد، این‌ها را. ما بعد به او می‌گوییم خب زکات را دادیم. حالا این زکات را به ما بفروش. ما خودمان گوسفندها را می‌خواهیم، این گاو را می‌خواهیم بفروشید. «نَقُولُ بَعْنَاهَا» می‌گوییم آقا، این صدقات را به ما بفروش. «فَمَا تَقُولُ فِي شِرَائِهَا مِنْهُ» چه

می فرمایید در خریدن آن صدقات از آن مصدق؟ «فَقَالَ إِنْ كَانَ قَدْ أَخَذَهَا وَعَزَلَهَا فَلَا بَأْسَ». اگر (حضرت فرمود به حسب این نقل). اگر آن‌ها را گرفته و عزل کرده، جدا کرده که ... نه این که همین جور گفته شده و... نه، اگر بعد از این که أخذ کرد و عزل و جدا کرد، مثل باب زکاء فطره که می گویند جدا کنید دیگه متعین در آن می شود. حضرت می فرماید اگر جدا کرد دیگه عیب ندارد. خب این جا الان دو چیز؛ یکی این که این گرفتن آن‌ها، پس این سلطه را دارند. دو: می توانند تصرف بکنند، بفروشند. حضرت می فرماید عیب ندارد. پس تصرفات آن هم نافذ است. پس صحت تصرفات دولت اثبات می شود. ولو دولت جائز باشد. این استدلال به این روایت. خب می فرمایند که «فی الحدیث دلالة علی أن ما أخذ من الزکاء بواسطة عامل السلطان بعنوان عامل السلطان» این أخذ «موجب لتعین الزکاء فی المال المأخوذ»، موجب می شود که زکات در آن مالی که او گرفته تعین پیدا کند. دیگه زکات بشود متعین در همین‌ها و آن‌ها بقیه خالص بشود از زکات. «وهذا یتوقف علی نفوذ تصرفاته تحت هذا العنوان»، این که تعین پیدا کند در این، این توقف دارد بر نفوذ تصرفات آن عامل سلطان تحت این عنوان که عامل سلطان است. خب حالا دیگری بیاید بگوید عامل سلطان نباشد، همین طور زید بن ارقم بیاید بگوید آقا، این‌ها زکات به آن تعین پیدا می کند که. هنوز مال آن آقا است اموالش. این جا امام فرمود وقتی أخذ کرد این درست است. پس معلوم می شود این ولایت بر این کار را دارد.

س: 27:38

ج: این تتمه اش است... «كما أن فیها دلالة علی صحة إشتراء المال الزکوی منه» می گوید عیب ندارد بخری، إشتراء مال زکوی از آن عامل سلطان و آن مصدق اشکال ندارد. «وهی» این صحت إشتراء «موقوفة علی ولایته علی بیعها». باید ولایت بر بیع داشته باشد. و این اختیار را شارع به او داده باشد، این سلطنت را شارع به او داده باشد. پس بنابراین از این روایت استفاده می شود که شارع برای دولت این سلطنت و این ولایت را قائل است که هم مالی را که می گیرد تعین پیدا می کند و آن خالص می شود. و هم بعد این مال را که گرفته به عنوان زکات، می تواند بفروشد.

إشکال:

«إن هذا الحديث يدل فقط على نفوذ أخذ عامل السلطان للزكاة، ولا يمكن تعدية هذا الحكم على سائر الموارد»؛ اشکال این است که بله، در مورد زکات قبول است. این روایت دلالتش تام است. اما ما تعدیه می‌توانیم بکنیم از زکات به غیر زکات؟ به چیزهای دیگر؟ ممکن است نه، در زکات شارع بخواهد، خیلی مبتلا به بوده، مردم گرفتار بودند. حضرت این ولایت را عطا فرموده است. مثل میرزای قمی رحمه الله علیه در جنگ ایران و روس، ایشان توی همین جامع‌الشتاتش هست که نصب می‌کند فتحعلی شاه را برای این‌که این جنگ را اداره بکند. الان ... اما معنایش این نیست که در همه‌ی کارها سلطنتش هم اجازه ... گفته بود این کارها اشکال ندارد. «إن هذا الحديث يدل فقط على نفوذ أخذ عامل السلطان» برای زکات. همین. نفوذ برای زکات دارد. «ولا يمكن تعدية هذا الحكم على سائر الموارد» نه، «لأنه من المحتمل أن الشارع في هذا الخصوص نفذ أخذ عمال السلطان وهو فضولٌ وسبب التنفيذ هو ابتلاء المؤمنين بالأمر»، شارع مقدس در خصوص زکات تنفیذ فرموده أخذ عمال سلطان را «وهو فضولٌ» و حال این‌که بالاصالة این کار فضولی است. آن جائز است. حق ندارد این کار را بکند ولی شارع تنفیذ فرموده است. «وسبب التنفيذ» سبب این‌که شارع تنفیذ فرموده چیه؟ «هو ابتلاء المؤمنين بالأمر» مردم بیچاره مبتلاء به این بودند. این‌ها می‌آمدند این‌ها را می‌گرفتند. حالا شارع بگوید آن زکات‌ها که آن‌ها گرفتند به عنوان زکات آره، ولی زکات به گردن شما هست. دوباره هم باید بدهید. دیگه شارع همان را به عنوان زکات قبول کرده که مردم دیگه خیلی تحت فشار واقع نشوند. «وسبب التنفيذ هو ابتلاء المؤمنين بالأمر ولأجل أن لا يُجبروا على إخراج زكاتهم مرةً أخرى فيقع الضرر عليهم»، یک بار آن‌ها آمدند گرفتند. شارع بگوید آن‌ها حساب نمی‌شود. من قبول ندارم آن‌ها را. یک بار دیگر باید زکات‌های تان را بدهید. «كما نفذ اشترائها منهم تسهياً لهم» همان طوری که از این طرف هم، إشتراء از آن‌ها را هم تجویز فرموده به خاطر این‌که تسهیل امر بکند بر مؤمنین. فرموده اشکال ندارد.

این جا یک نکته‌ای عرض بکنم. این جا دو جور می‌شود از این تقریر استدلال، یعنی دوجور اشکال کرد. یکی این‌که بگوییم امام اعطاء ولایت فرموده در خصوص زکات به این‌ها. پس دیگه فضولی نیست که بخواهد تنفیذ کند. چون إعطاء ولایت کرده. یکی این است که بگوییم نه، إعطاء ولایت نکرده، این‌ها کارهای فضولی

دارند انجام می دهند، کار گناه هم دارند انجام می دهند. اما شارع چه کار کرده؟ اگر إعطاء ولایت بکند؛ این کار گناه نیست. اما نه، اگر فضولی است گناه است. حق ندارد بیاید این کار را بکند. اما چون این کار را انجام می دهد، حالا شارع تنفیذ می کند. این عبارت اشکالاً را براساس این که فضولی و تنفیذ است دارد انجام می دهد. اما اگر بخواهیم جامع تر بگوییم این جوری می گوئیم. می گوئیم آقا، این با براساس إعطاء ولایت است یا براساس تنفیذ است و کلاهما در مورد زکات است و ما از مورد زکات نمی توانیم تعدی به جای دیگر بکنیم. که جامع باشد. این بهتر است این جوری بگوییم. خب ..

س: یعنی مورد به مورد باید؟؟ از حضرت اجازه می گرفتند؟

ج: نه، نه، تنفیذ کلی فرموده دیگه.

س: در مورد حاکمیت دیگه فضولی هم نمی شود کرد؟؟

ج: چرا.

س: ...

ج: نه، چرا، می گوید هر جا آنها فضولاً فروختند من تنفیذ کرده.

س: از قبل اجازه را داده دیگه.

ج: نه، نه، اجازه نداده که آنها بفروشند. می گوئیم غلط می کنند می فروشند. ولی هر جا فروختند من تنفیذ می کنم. این جوری می گوید.

س: حالا یک وقت؟؟ 33 که؟؟ مدنظرش این بوده که این مال خودم است. تا لحظه پیش مال خودم بوده،

الان زکات را که پرداختش کردم، می توانم همان مال خودم را دوباره برگردانم به ملک خودم؟ می گوید از این جهت دارد سائل سؤال می کند.

ج: ملک خود را که نمی خواهد برگرداند که. ملک ... سؤال نمی خواهد کردن.

س: ...

ج: نه، این از همان، آنها به عنوان زکات گرفتند. بعد هم ما می‌گوییم، به او می‌گوییم آقا، به خودمان بفروش. یعنی به حسب ظاهر امر که آنها به عنوان زکات گرفتند. حالا از امام سؤالش این است که اولاً این زکات می‌شود یا نمی‌شود؟ حضرت فرمود آره. حالا سوا که شد می‌شود از او بخریم؟ حضرت فرمود بله، اشکال ندارد.

س: حاج آقا، این مسبب ابتلاء مؤمنین هست، بعد این دولت هم مسبب الان وجود دارد تا سببش هم باید باشد ...

ج: چی؟

س: این مسبب ...

ج: سبب تنفیذ ابتلاء مؤمنین بوده.

س: مسبب ابتلاء ...

ج: خب الان هم می‌گوییم. الان هم ...

س: مسبب ابتلاء مؤمنین است. الان هم در دولت و شخص اعتباری ...

ج: خب بله، فقط در زکات. فقط در زکات.

س: ...

ج: بله دیگه، در زکات. الان دولت پاکستان زکات می‌گیرد. از پول هم زکات می‌گیرد. هر کس توی بانک پول دارد زکات دارد مگر این که شیعه باشد. این مراعات این جهت را می‌کنند. اگر شیعه باشد نمی‌گیرند. چون می‌گویند مسلک شما این است که پول زکات ندارد. و الا چون مسلک عامّه این‌ها این است که زکات، پول هم زکات دارد. هر کسی توی بانک پول داشته باشد، آنها هر سال کسر می‌کنند، زکات برمی‌دارند. البته می‌دهند به این کذاها.

الصف الرابع:

«روایات جواز أخذ جوائز عمال السلطان» صنف رابع روایاتی است که دلالت می‌کند بر این‌که جایز است أخذ نمودن جوایز عمال سلطان. عمال سلطان اگر آمدند جایزه دادند نه از پول شخصی‌شان، از پول دولت آمدند جایزه دادند گفته می‌توانی بگیری. خب این دلالت بر چی می‌کند؟ این دلالت می‌کند بر این‌که این تصرف آن‌ها جایز است که فرموده می‌توانی بگیری. علاوه بر این‌که گاهی آن چیزی که دارند می‌دهند معامله‌ای انجام دادند و به دستش آوردند و دارند حالا می‌دهند. مثلاً فرض کنید که رفتند با پول دولتی رفتند مثلاً یک جوایزی را خریدند از بازار، حالا این جوایزها را دارند می‌دهند. حضرت فرموده اشکال ندارد بگیری. خب این مبنی بر این چی می‌شود؟ بر این‌که آن معامله درست باشد. و الا اگر درست نباشد این مال مردم است. پس این دلالت می‌کند؛ اطلاقش بر چی دلالت می‌کند؟ بر این‌که آن معاملات سابقه درست است. و این‌ها ولایت دارند مالک می‌شوند. دو: این‌که بعد از این‌که مالک شدند، حالا به دیگری دارند جایزه می‌دهند، این هم درست است و او می‌تواند بگیرد. این تقریب استدلال است.

«إِنَّ هَذَا الصَّنْفَ مِنَ الرِّوَايَاتِ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى جَوَازِ أَخْذِ جَوَائِزِ عَامِلِ السُّلْطَانِ مِثْلَ صَحِيحَةٍ: «أَبِي وِلَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ يَلِي أَعْمَالَ السُّلْطَانِ» چه عقیده‌ای دارید درباره مردی که تصدی می‌کند اعمال سلطان را؟ کارهای سلطان را؟ وزارت یا هر چیزی. «لَيْسَ لَهُ مَكْسَبٌ إِلَّا مِنْ أَعْمَالِهِمْ» هیچ راه درآمدی و کسبی ندارد مگر از اعمالی که برای آن‌ها انجام می‌دهد. «وَأَنَا أَمْرٌ بِهِ» من توی سفری که می‌کنم به این‌ها مرور می‌کنم. «فَأَنْزَلَ عَلَيْهِ» خب وارد می‌شوم بر او «فِيضِيْفِي» آن از من پذیرایی می‌کند، مهمانی می‌کند، «وَيُحْسِنُ إِلَيَّ» احسان به من می‌کند «وَرَبِمَا أَمَرَ لِي بِالذَّرْهَمِ وَالْكَسْوَةِ» بعضی وقت‌ها پول هم به ما می‌دهد، درهم به ما می‌دهد و کسوه می‌دهد. کسوه که خب رفتند از بازار خریدند با درهم حالا می‌دهند یا کسوه‌هایی که از جاهای مختلف به دست ... «وَقَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ ذَلِكَ» این سینه من تنگ شده از این که این‌ها جایز است یا این‌ها حرام‌خوری است؟ این‌ها چیه؟ «فَقَالَ لِي كُلُّ وَحْدٍ مِنْهُ» حضرت فرمود هم بخور هم بگیر این‌هایی که به تو می‌دهند. «فَلَكَ الْمَهْنَةُ» گوارایی مال تو، کیف کردن مال تو، «وَعَلَيْهِ الْوِزْرُ»، گناه و معصیتش هم به گردن آن‌ها. خب این یک روایت.

«وصحیحةُ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَزُرَّارَةَ قَالَا سَمِعْنَاهُ» از امام صادق یا امام باقر سلام الله علیهما «یَقُولُ جَوَائِزُ الْعَمَّالِ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ». این دیگه قضیه دومی قضیه حقیقه‌ی خیلی عالی‌ای است. «جَوَائِزُ السُّلْطَانِ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ». خب حالا این جوایز سواء این که جوایز ابتدائی باشد از جایی گرفتند به شما می‌دهند یا نه؟ جوایزی است که در اثر معاملاتی که انجام دادند الان دارند و به شما می‌دهند؟ که قهراً هم اثبات می‌کند که هم آن معاملات شان نافذ است و درست است هم این که الان دارند می‌دهند اشکالی ندارد. «ووجه الاستدلال بها» به این روایات این است که «أَنَّ الْإِمَامَ لَمْ يَشْتَرِطْ جَوَازَ الْأَخْذِ بِالْعِلْمِ أَنَّ الْمَالَ الْمَأْخُوذَ مَالِ شَخْصٍ لِلْعَامِلِ قَطْعاً أَوْ يَحْتَمِلُ ذَلِكَ عَلَى الْأَقْلِ»، امام شرط نکردند که در صورتی می‌توانی بخوری یا بگیری که بدانی مال او است یا لااقل احتمال بدهی مال او باشد تا قاعده ید بر آن جاری بشود. نه، شرط نکرده. یعنی حتی اگر می‌دانی واقعاً مال دولت است. اموال دولت است، اشکال ندارد. «وإطلاق کلامه يشمل افتراض أن نعلم أن هذا المال انتقل إليهم من الأموال التي يأخذها السلطان وعماله من الناس بالمعاملات التي يجرونها بهذا العنوان» حتی آن جایی که همان طور که عرض کردم به واسطه معاملاتی که به این عنوان، یعنی به عنوان این که دولت است، سلطان است، عمال است، آمده یک چیزهایی را خریده. دراهم را داده، پول‌ها را داده گفته بروید لباس بخرید از بازار. حالا به افراد لباس جایزه می‌دهد. یا زمین جایزه می‌دهد. با این پول‌ها زمین خریدند، زمین‌ها را می‌دهند. و هكذا. کلام امام، اطلاق کلام امام شامل می‌شود. افتراض این که بدانیم این مالی که منتقل شده است به آن‌ها، یعنی به آن جایزه گیرندگان، این از اموالی است که يأخذها السلطان وعمال سلطان از مردم به واسطه معاملاتی که جاری می‌سازند آن معاملات را به این عنوان. یعنی به عنوان سلطان و عمال سلطان نه به عنوان خودشان. «خاصةً مع التنبه إلى تأكيد السائل في هذا الحديث أن العامل ليس له مكسب». خصوصاً این که سائل گفت چی آقا؟ گفت هیچ محل کسب دیگری ندارد. یعنی من احتمال نمی‌دهم که پول دیگری داشته باشد. هر چی می‌دهد از همین مال دولتی است. پس در این روایت دیگه باید گفت که این قدرمتیقن‌اش است. این همان قدرمتیقن در مقام مخاطب یکی از مثال‌ها خوبش همین جا است. یعنی چون خودش گفته آقا، می‌دانم مکسب دیگری ندارد. یعنی چی؟ کنایه از این است که یعنی هر چی می‌دهد مال دولت است.

می‌فرماید: «خاصةً مع التنبّه، با توجه نمودن به تأکید سائل در این حدیث، از این‌که عامل «لیس له مکسبٌ إلا من عمله مع السلطان» مگر از عملی که با سلطان دارد و کاری که در رابطه با سلطان انجام می‌دهد. «ویدلّ هذا علی نفوذ تلك المعاملات بالالتزام و مالکیة الدولة نهائياً». پس این حدیث شریف دلالت می‌کند بر نفوذ این معاملاتی که مسبقاً انجام دادند، رفتند با این‌ها یک جوئزی خریدند، این‌ها را دلالت می‌کند به دلالت التزام. یعنی صریحاً نیست در روایت. ولی به دلالت التزام وقتی می‌گوید اشکال ندارد به شما بدهد، خب امام که نمی‌خواهد بگوید مال مردم اشکال ندارد به شما بدهد. یعنی نه، با این معاملات آن از مال مردم منتقل شده به خود دولت. حالا دولت دارد به شما می‌دهد اشکال ندارد. و هم‌چنین دلالت می‌کند بر مالکیت دولت نهائياً که پس این‌ها ملک می‌شوند دیگه؛ به عنوان سلطان، به عنوان عمال سلطان و هکذا.

خب «فإن قيل: من المحتمل عادةً أن للعامل أموالاً شخصية انتقلت إليه بالإرث أو الإهداء ونظائرهما، حتی فی مفروض السؤال؛ فلا یحتاج أن یقید الحکم بذلك الاحتمال المذكور، فلا ینعقد الإطلاق فی هذا الصنف من الروایات». اگر کسی اشکال کند بگوید آقا، توی همین روایت احتمال داده می‌شود که بالاخره این سلطان، این عمال سلطان، این‌ها اموال شخصی هم داشته باشند از راه این‌که درست است مکسب ندارد ولی ممکن است به ارث به او رسیده باشد. یا ممکن است چی؟ به هدیه، افرادی هستند هدیه می‌آورند برای صاحب منصب‌ها. برای این هدیه آوردند برای‌شان. خب مکسب ندارد ولیکن ممکن است به ارث چیزی به او برسد، ممکن است از هدایا باشد. حالا با این‌ها دارد جایزه می‌دهد. وقتی همین احتمال را دادیم، دیگه امام لازم نیست؟؟ 43 بفرمایند. چون فعلش حمل بر صحت می‌شود دیگه. ممکن است از این‌ها دارد می‌دهد. همین مسئله‌ای که آقایان سؤال هم می‌کنند گاهی، ما منزلی می‌رویم، کسی می‌رویم، جایی می‌رویم، حالا توی تبلیغ است، توی اقوام، می‌دانیم مثلاً اهل وجوهات نیستند. می‌گوییم آقا، این چیزی که می‌گذارد جلوی شما، احتمال اگر می‌دهی مال درآمد امسالش هست نه مال سال‌های گذشته که استقر علیه الخمس، اشکال ندارد. همین که احتمال می‌دهی اشکال ندارد. این‌جا هم خب احتمال هست دیگه. می‌فرماید «فإن قيل: من المحتمل عادةً أن للعامل» یک اموال شخصی‌ای وجود داشته که انتقال پیدا کرده آن اموال به سوی آن عامل، حالا یا

به سبب ارث یا اهداء و نظائر اهداء که مثلاً جائزه دادند و امثال این‌ها. «حتی فی مفروض السؤال» حتی در مفروض سؤال که می‌گوید مکسب ندارد، این احتمال وجود دارد. مکسب ندارد ولی این چیزها که مکسب نیست که. «فلا ینحتاج أن یقید الحکم بذلک الاحتمال المذكور»، بنابراین نیازی نیست که تقیید بشود حکم در این روایت که حضرت فرموده است اشکالی ندارد. به این احتمال که حضرت می‌فرماید اگر احتمال می‌دهی. چون استدلال این بود که امام شرط نکردن، مقید نکردند. نه، لازم نیست مقید بکنند این‌جا. چون چنین احتمالی فی نفسه وجود دارد. «فلا ینعقد الإطلاق فی هذا الصنف من الروایات». اطلاق برای فرض علم به این‌که مال «مما انتقل الی العامل بالمعاملات الجاریة بین عامل و بین الناس بعنوان» این‌که این عامل است و دولتی هست لازم نیست. اطلاق هم‌چنین صورتی را نمی‌گیرد. «وبالتبع فلا دلالة فیها» در این روایات «علی نفوذ تصرفات العامل بهذا العنوان» که عنوان عامل بودن باشد. «قلنا: هذا القول غیر تام»؛ این حرف تام نیست. چرا؟ «لأنّ التجویز لو کان من هذه الجهة لما أطلق الإمام علیه السلام قوله: «عَلَيْهِ الْوِزْرُ». اگر این تجویز امام براساس این بود که خب احتمال خودش است دیگه. خب دیگه این‌جا جا نداشت بیاید بگوید «عَلَيْهِ الْوِزْرُ»، وقتی احتمال می‌دهی این مال خودش است «عَلَيْهِ الْوِزْرُ»، یعنی چی؟ پس بنابراین این یعنی ولو این‌که مال دولت باشد دارد می‌دهد؛ آن اموال این‌چنینی باشد، شما، تصرفات شما اشکالی ندارد و «عَلَيْهِ الْوِزْرُ». «قلنا: هذا القول غیر تامّ لأنّ التجویز» اگر تجویز امام و ترخیص امام اگر از این جهت بود که چون احتمال داده می‌شود مال شخصی خودش بوده که به ارث برده یا هدیه به او کردند «لما أطلق الإمام علیه السلام قوله: «عَلَيْهِ الْوِزْرُ»، به نحو اطلاق نمی‌فرمود وزرش به گردن او است. کیف و مهنته و گوارایی‌اش برای تو است. «بل کان یشرط عدم کون المال مالاً شخصياً»، بلکه امام شرط می‌کردند در این‌که وزر بر آن است، بر این‌که آن مال مال شخصی‌اش نباشد. می‌گفتند «عَلَيْهِ الْوِزْرُ» اگر مال خودش نیست. نه این‌که مطلقاً می‌گفتند «عَلَيْهِ الْوِزْرُ». «وإلا فبأی شیء» و إلا اگر مال شخصی خودش باشد «فبأی شیء یكون الوزر علیه»؟ این استدلال.

اشکال:

«أقصى ما تثبته هذه الروايات هو نفوذ تصرفات العمّال، ولكنّها لا تثبت مالكيّة الدولة، بل فيها دلالة على عدم مالكيّتها»؛ می فرماید که این روایت هم دلالت نمی کند که شخص حقوقی سلطان و دولت و اینها مالک می شوند. نه، فوqش این است که می گوئیم این روایات دلالت می کند که امام این تصرفات را که فضولی انجام شده تنفیذ فرموده. این است. و می فرماید که «بل فيها دلالة على عدم مالكيّتها» چرا؟ چون فرموده وزر دارد دیگه. خب اگر ولایت داده و مال آنها و مالک می شوند که دیگر وزری نیست که. «أقصى ما تثبته هذه الروايات» عبارت است از نفوذ تصرفات عمّال، «ولكنّها» و لکن این روایات اثبات نمی کند مالکیت دولت را. «بل فيها دلالة» بلکه در این روایات برعکس. دلالت هست بر عدم مالکیت. «بل فيها دلالة على عدم مالكيّة الدولة لأن تصرفاتهم لو كانت في ملكهم الشرعي لما وقع عليهم وزر فيها»، اگر تصرفاتشان در مال شرعی بود، یعنی مالی که به عنوان عمّال و سلطان مالک هستند. خب تصرفاتشان که اشکال نداشت. «والحال أن الإمام عليه السلام قال: «فَلِكِ الْمَهْنُ وَعَلَيْهِ الْوِزْرُ». خب پس بنابراین الهنا این اصناف اربعة تا حالا نتوانستیم به آنها استدلال بکنیم. و للكلام تنمة. و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

س: استاد مگر این دو تا قابل تفکیک است اصلاً؟ این که تصرفاتش نافذ باشد ولی ملکیت نداشته باشد. این قابل تفکیک است؟

ج: مثل فضولی. فضولی است دیگه.

س: آخه آن دلیل خاصی نمی شود.

ج: نه، امام می فرماید آنها که حق نداشتند این کار را بکنند. حالا که کردند شما گرفتاری؟؟

س: حاج آقا، این باید تفکیک؟؟ مالک بودند ولی مالک چون ظالم است شده فضولی. و الا دولت بما هو دولت می تواند مالک باشد.

ج: می تواند. این روایت نفی این که می تواند نمی کند. ولی دلالت نمی کند ... و

پایان